علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و یکم، شمارهٔ ۸۲ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، بهار ۱۴۰۳، ص۶۷-۸۲

بررسی تمسک به «الائمة من قریش» در نشست سقیفه *

دکتر ابراهیم نوئی[۱]

چکیده

یکی از شرایطی که معمولا اهل سنت برای خلیفه ذکر می‌کنند، قریشی بودن خلیفه است. آنان این شرط را به پیامبر منسوب می‌دارند. به لحاظ تاریخی هم تا پایان خلافت عباسیان چنین شرطی محقق شده است. پرسش نوشتار حاضر آن است که آیا اوّلا: ابوبکر و عمر در سقیفه چنین خبری را به رسول الله نسبت دادند؟ ثانیا: آیا انصار با اعتماد به این سخن پیامبر با امارت قریشیان موافقت کردند؟ برای یافتن پاسخ به بررسی گزارشهای مختلفی که از نشست سقیفه ارائه شده پرداختیم، و با دسته بندی این گزارشها و نقد و بررسی آنها نشان دادیم که ادعای تمسک به این خبر در نشست سقیفه و تاثیر آن در اعراض از سعد بن عباده و اقبال به ابوبکر، ادعایی پذیرفتنی نیست.

واژگان کلیدی: حضرت علی علیه‌السلام، سقیفه، الأئمة من قریش، ابوبکر.

---

* دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۹؛ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۰.

۱. استادیار دانشگاه شهید بهشتی گروه معارف اسلامی تهران E_noei@sbu.ac.ir

مقدمه

اهل سنت یکی از شرایط خلیفه را قریشی بودن می‌دانند. آنان به پیامبر، تعبیر «الأئمة من قریش» یا مضمون آن را نسبت می‌دهند. البته در منابع شیعی و سنّی، فقراتی پیش و یا پس از این تعبیر دیده می‌شود که در فهم مقصود پیامبر می‌تواند اثر بگذارد. (نک: پیشوایی، ۱۳۸۳: ص۵-۳۱) به هر روی کسانی مدعی شده‌اند شیخین با نقل خبری از پیامبر دالّ بر این شرط، توانستند انصار را متقاعد کنند دست از طلب امارت برای خویش بردارند و آن را شأن قریشیان بدانند. پرسش نوشتار حاضر آن است که آیا ابوبکر و عمر در سقیفه چنین خبری را به پیامبر نسبت دادند؟ و آیا انصار با اعتماد به این سخن پیامبر با امارت قریشیان موافقت کردند؟ فرضیه این نوشتار آن است که تمسک به این قبیل اخبار ـ به ویژه تقطیع آن و یا تصرف در مدلولش- می‌توانست در تثبیت خلافت ابوبکر کارآمد بیفتد، ولی گزارش قابل اعتمادی که نشان دهد شیخین در سقیفه به این خبر تمسک کردند در اختیار نیست؛ بلکه شواهدی بر خلاف این تمسک هم دیده می‌شود. اهمیت این نوشتار هم از این جهت است که نشان می‌دهد بیعت حاضران در سقیفه با ابوبکر بر اساس قریشی بودن وی به عنوان یک معیار مشروعیت که آنها از پیامبر شنیده باشند، صورت نگرفت، بلکه معلول عوامل دیگری بود.

انعکاس تمسک به «الأئمة من قریش» در گزارشهای سقیفه

بی‌شک اگر ابوبکر و عمر دلیلی از پیامبر در اختیار داشتند که بر جانشینی ابوبکر دلالت می‌داشت، به آن تمسک می‌کردند؛ زیرا با تمسک به آن می‌توانستند انصار را متقاعد کنند که به امارت طمع نورزند و آن را جایگاه قریشیان بدانند. با این وجود گزارشهای عایشه (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲/ ۲۰۷)، عبدالله بن مسعود (ابن ابی‌شیبه، ۱۴۰۹: ۷/ ۴۳۲)، ابوعمره انصاری (طبری، ۱۳۸۷: ۳/ ۲۲۱؛ واقدی؛ ۱۴۱۰: ۴۲)، ابوسعید خدری (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۵۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/ ۲۷۷)، سالم بن عبید اشجعی (ابوالحسن بحشل، ۱۴۰۶: ۵۱)، قاسم بن محمد بن ابی بکر (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۳۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۱/ ۵۸۰) و گزارش ابن اسحاق از شش‌تن از تابعین (نک: واقدی، ۱۴۱۰: ۳۲-۳۵) نگفته‌اند ابوبکر یا عمر به حدیثی منسوب به پیامبر تمسک

کرده‌اند که مطابق آن، امامان پس از پیامبر از قریش اند. بیشتر منابع گزارش عمر نیز هیچ اشاره‌ای به تمسک ابوبکر یا عمر به روایتی از پیامبر نکرده‌اند که نشان دهد آن حضرت امامت را مخصوص قریشیان می‌دانست. البته نمی‌توان منکر شد که این تمسک در برخی از گزارشهای سقیفه آمده است، ولی هیچ یک از این سه دسته گزارشها قابل اعتماد نیست.

دسته اول: گزارش تمسک ابوبکر و عمر به این خبر

انساب الاشراف بلاذری تنها منبعی است که ضمن نقل گزارش عمر از سقیفه، تمسک شیخین به چنین خبری از پیامبر در آن نشست را نقل می‌کند. مطابق این نقل پس از آنکه ابوبکر در حضور انصار، شایستگی انصار برای فضایلشان را تصدیق کرد، خطاب به آنان گفت: عرب، تنها قریش را شایسته امر زعامت می‌داند. پیامبر هم فرمود: این مقام و شأن پس از من در میان قریشیان خواهد بود. پس از این گفتارِ ابوبکر، عمر از برخی از انصار پرسید: تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا نشنیدی که پیامبر فرمود: «الأئمة من قریش»؟ آن انصاری هم اقرار کرد که چنین گفتاری را از آن حضرت شنیده است. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۸۴/۱) از سوی دیگر قریش دارای بطون و تیره‌های مختلفی بوده است. نه کسی از انصار در روز سقیفه از ابوبکر و عمر پرسید مقصود پیامبر کدام بطن قریش است و نه ابوبکر و عمر دلیلی اقامه کردند که مقصود پیامبر، بنی هاشم نیست. به گفته مسعودی قریش ۲۵ بطن دارد (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۶۹/۲) و برترین آنها بنی هاشم بود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲/ ۱۸۵)

این نقل بلاذری قابل اعتماد نیست، چون این ماجرا در بیشترین و مهم‌ترین منابع گزارش عمر نیست، در حالی که از نظر سندی با این نقل بلاذری تفاوتی ندارند. کافی است به همین گزارش در سیره ابن هشام (بی‌تا: ۲/ ۶۵۷- ۶۵۹)، صحیح بخاری (۱۴۲۲: ۸/ ۱۷۰)، المصنَّف عبدالرزاق (۱۴۰۳: ۵/ ۴۳۹)، المصنَّف ابن ابی شیبه (۱۴۰۹: ۷/ ۴۳۱)، مسند احمد بن حنبل (۱۴۱۶: ۱/ ۳۲۹)، سیره ابن حبان (۱۴۱۷: ۲/ ۴۱۹) و صحیحش (۱۴۱۴: ۲/ ۱۵۲) نظر دوخت تا احتمال تصرف در نقل بلاذری روشن شود. این نویسندگان نه تنها انگیزه‌ای برای حذف فقرات تمسک شیخین به این خبر منسوب به پیامبر ندارند؛ بلکه پرداختن آنها به تفصیلات بیشتری از ماجرای سقیفه از قول عمر حکایت از آن دارد که اگر تمسکی

به این خبر بوده، حتما آن را نقل می‌کردند. نقل بلاذری تعارضهای دیگری نیز با سایر منابع گزارش عمر دارد. از جمله اینکه تنها در این نقل آمده است که بشیر بن سعد از مهاجران خواست امارت را میان خود و انصار مانند دو نیمه هسته خرما تقسیم کنند. عمر نیز ضمن نیشخند به نقص جسمی وی و «أعور» خواندنش، او را سوگند داد که آیا از پیامبر نشنیده است که فرمود: «الأئمة من قریش»؟ بشیر نیز به شنیدن این سخن از پیامبر اقرارکرد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۸۶/۱) ولی در سایر گزارشهای سقیفه و از جمله گزارش عمر، بشیر بن سعد از حامیان جدّی خلافت قریشیان و ابوبکر بود و حتی مطابق برخی از گزارشها او در بیعت با ابوبکر بر عمر هم سبقت گرفت. (گزارش عمر در: ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۴۳۱/۷؛ گزارش ابوعمره انصاری در: طبری، ۱۳۸۷: ۲۱۸/۳؛ گزارش قاسم بن محمد بن ابی بکر در: ابن سعد، ۱۴۱۰: ۳/ ۱۳۶و گزارش ابن اسحاق از شش تن از تابعین در: واقدی، ۱۴۱۰: ۴۲) گزارش بلاذری همچنین در تقابل با نیامدن تمسک فرد یا افرادی از قریشیان به «الأئمَّة من قریش» در گزارشهای عایشه، ابن مسعود، ابوعمره انصاری، ابوسعید خدری، سالم بن عبید وگزارش قاسم بن محمد بن ابی بکر نیز هست.

دسته دوم: تمسک ابوبکر فقط

بلاذری (ف. ۲۷۹ق) از محمد بن سعد (۱۶۸-۲۳۰ق) از محمد بن عمر واقدی (ف. ۲۰۶ یا ۲۰۷ یا ۲۰۹ق) از ابومعشر سِندی (ف. ۱۷۰ق) از سعید مقبُری (ف. ۱۲۵ یا ۱۲۳ یا ۱۲۰ق) و یزید بن رومان زبیری (ف.۱۲۰ یا ۱۲۹ یا ۱۳۰ق) از ابن شهاب زهری (۵۱؟- ۱۱۷ یا ۱۲۴ق) تمسک ابوبکر به این خبر در سقیفه را آورده است. ابن عبدربّه (ف.۳۲۸ق) همین گزارش را بدون تفاوتی در متن، از ابومعشر از سعید مقبری آورده و این سند را به ابن شهاب زهری هم ختم نکرده است؛ چنانکه هیچ اشاره‌ای هم نمی‌کند که ابومعشر این روایت را از یزید بن رومان نیز شنیده است. (نک: ابن عبد ربّه، ۱۴۰۴: ۱۴/۵) مقبری هنگام وقوع سقیفه به دنیا نیامده بود و مشخص هم نکرده این ماجرا را از چه کسی شنیده است. به همین سبب نمی‌توان به گزارش وی اعتماد کرد.

گزارش مختوم به ابن شهاب زهری نیز از دو جهت معتبر نیست:

جهت اول: زهری (نیز مانند مقبری) حدود چهل سال پس از آن نشست سقیفه به دنیا آمده و مشخص هم نمی‌کند این گزارش را از چه کسی شنیده است؛ هرچند اخبار زهری بسیار تحت تأثیر زبیریان است. او بیش از همه از عروة بن زبیر روایت شنید. از ۷۸۲ روایت منقول از زبیریان در باب سیره نبوی، ۱۳۱روایت را زهری از عروه بن زبیر نقل می‌کند. (هدایت‌پناه، ۱۳۹۱: ۱۱۶) عروة هرگز قابل اعتماد نیست. برخی از منابع رجالی شیعی وی را ناصبی دانسته‌اند. (تستری، ۱۴۱۰: ۳۳۰/۹) او در موارد متعددی دشمنی خود با امیرالمومنین علیه‌السلام را ابراز کرد. فراوان روایت شده که او می‌گفت: «لم یکن أحدٌ من أصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یزهو إلّا علي بن أبي طالب و أسامة بن زید.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۴) فرزندش یحیی می‌گفت: هرگاه پدرش عروه از علی علیه‌السلام یاد می‌کرد زبان به نکوهش و ناسزا می‌گشود. (همان) یحیی خود از این عیب‌جویی‌های پدرش نسبت به علی علیه‌السلام و انحرافش نسبت به وی شگفت‌زده بود. (همان) زمانی هم عروة همراه با شاگردش زهری به بدگویی علی علیه‌السلام مشغول بودند. چون امام سجاد علیه‌السلام از این بدگویی‌ها خبر یافت خود را به مسجد رساند و آن دو را ساکت ساخت. (همان) هنگامی که نام علی علیه‌السلام نزد عروة برده می‌شد، به شدت خشمگین می‌شد و به سبّ آن حضرت می‌پرداخت، دستش را بر دست دیگرش می‌زد و می‌گفت: چرا علی علیه‌السلام مرتکب اموری شد که از ارتکابشان نهی شده بود؟ چرا خونهای مسلمانان را ریخت؟ (همان: ۶۹/۴) به گفته ابوجعفر اسکافی، معاویه بسیاری از صحابه و تابعین را به جعل اخبار و روایات نادرست درباره علی علیه‌السلام گماشت. آنان باید اخباری را که مایه طعن آن حضرت می‌بود و مردم را از وی بیزار می‌ساخت، جعل می‌کردند تا مزدهای کلانی دریافت کنند. آنان اخباری را می‌ساختند که معاویه می‌پسندید. یکی از تابعانی که در این زمره جای داشت عروة بن زبیر بود. (همان: ۶۳/۴) بهترین کسی که عروه می‌توانست در این راستا اخبار مجعول خود را به او مستند سازد، خاله‌اش عایشه بود. (هاشم معروف الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۴۹) او ۱۷۸ روایت در سیره از عایشه دارد. (هدایت پناه، ۱۳۹۱: ۱۲۹) عایشه نیز پدرش ابوبکر را به عنوان پدر عروه می‌دانست. (ابن منظور، ۱۴۰۲: ۱۵/۹) عباس عموی پیامبر به تسلط خاندان ابوبکر بر زبیریان تصریح می‌کرد. (مصعب زبیری، بی‌تا: ۲۴۰)

زهری از عروه از خاله‌اش عایشه نقل کرد: «من نزد پیامبر بودم که عباس و علی علیهما السلام آمدند. پیامبر به من فرمود: ای عایشه! این دو بر دینی غیر از دینی که من آوردم خواهند مُرد!» عروة می‌افزاید: خاله‌ام عایشه بار دیگر گفته بود: «من نزد پیامبر بودم، عباس و علی علیهما السلام به سوی ما می‌آمدند، پیامبر به من گفت: ای عایشه! اگر مشاهده دو تن از اهل دوزخ تو را شاد می‌کند به این دو مرد که به سوی ما می‌آیند بنگر. عایشه می‌گوید: چون نگریستم دیدم آنها عباس و علی علیهما السلام هستند». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۶۳/۴) حتی زهری شاگرد عروة هم در پاسخ به پرسش مَعْمَر پیرامون درستی این دو خبر عروة حاضر نشد آن خبرها را تصدیق کند و ابتدا از دادن پاسخ خودداری کرد و گفت: «تو را با آن دو نفر و آن دو حدیث چه کار؟» اما نهایتا آشکارا گفت: «من عروة و عایشه را درباره بنی هاشم متّهم می‌دانم» و تصدیقشان نکرد. (همان: ۶۴/۴) باید افزود که بغض عروه محدود به امیرالمومنین علیه السلام نبود، بلکه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام نیز چنین روشی داشت. او روایتی را از پیامبر جعل کرد که آن حضرت درباره دختر خود؛ زینب فرموده بود: «هی خیر بناتی». وقتی این نقل به امام سجاد علیه السلام رسید عروه را بازخواست کرد که چرا به تنقیص حق فاطمه علیها السلام می‌پردازی؟ عروه گفته بود: دیگر هرگز چنین سخن نخواهم گفت. (هیثمی، ۱۴۱۴: ۹/ ۲۱۳) گروهی موسوم به بکریه بودند که تمام تلاش خود را برای جعل اخباری در مدح ابوبکر می‌کردند که پیش از این پیامبر در فضیلت امیرالمومنین علیه السلام فرموده بود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱/ ۴۹) از جمله روایت عروه از عایشه از پیامبر که: «لو کُنتُ مُتَّخِذاً خلیلاً لَاتَّخَذتُ أبابکرٍ خلیلاً» (ابن سیدالناس، ۱۴۱۴: ۲۱۶/۱) که در برابر حدیث اخوت میان پیامبر و امیرالمومنین علیه السلام جعل شد. حدیث سدّ ابواب نیز مخصوص امام علی علیه السلام بود؛ اما عروه و عایشه آن را برای ابوبکر جعل کردند. (طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۴/۳؛ ابن ابی‌عاصم، ۱۴۰۰: ۵۷۹/۲) نمونه دیگر اخبار مشابه با خبر «إیتُونِی بدواةٍ و بیاضٍ أکتُبُ لکُم کتاباً لایختلف علیه اثنان» است که از سوی عروه و عایشه برای ابوبکر وضع شد. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۳۴/۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۴۱/۱) زبیریان و به طور خاص هشام از پدرش عروه بن زبیر از عایشه روایت تعیین موضع دفن پیکر پیامبر توسط ابوبکر را نیز جعل کردند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۲۳/۲) در حالی که این تعیین، در بسیاری از منابع شیعی از

امامان معصوم (مفید، ۱۴۱۳: ۱/ ۱۸۸؛ طبرسی، بی‌تا: ۱۳۷/۱؛ مجلسی، بی‌تا: ۲۲/ ۵۱۸ و ۵۲۹) ونیز منابع اهل سنّت (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۶۰/۷؛ نورالدین هیثمی، ۱۴۱۴: ۱۱۲/۹؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴: ۳۱۶/۳) توسط حضرت علی علیه‌السلام صورت گرفت. ابن ابی الحدید هم اساساً خبر تعیین موضع دفن پیکر آن حضرت توسط ابوبکر را خبری نادرست می‌داند؛ زیرا آن حضرت قبل از ارتحال صریحاً درباره موضع دفن خویش فرمود: «فَضِعُونِی علی سَریرِی فی بیتِی هذا علی شَفیرِ قَبرِی». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۳/ ۳۹) البته بعید نیست پیامبر سخن فوق را در حضور جمعی از اصحاب گفته باشد که در خانه حضرت حاضر بوده‌اند و اگر اختلافی درباره تعیین موضع دفن پس از رحلت حضرت رخ داده، این اختلاف میان کسانی از اصحاب بوده که آن سخنان حضرت را نشنیده بودند.

جهت دوم: ابن شهاب زهری شخصیتی قابل اعتماد نیست. او مشهورترین سیره نویس مدنی دوره امویان و شاگرد خاص عروة بن زبیر است و شماری از رجالیان شیعه، او را «عدو» و دشمن اهل‌بیت (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۹؛ ابن داود، ۱۳۴۲: ۵۰۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۲۵۰) و «مهمل» (ابن داود، ۱۳۴۲: ۳۳۲) خوانده‌اند. زهری همراه با هشام بن عبدالملک به لعن حضرت علی علیه‌السلام می‌پرداخت. (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۱۳۹) ابن ابی‌الحدید هم نام زهری را در زمره کسانی آورده که از حضرت علی علیه‌السلام منحرف شدند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۴) با این وجود رجالیان شیعه صریحاً زهری را از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام دانسته‌اند. (برقی، ۱۳۸۲: ۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۱: ۲۵۰) بعضی به جهت عرض محبّتش به آن حضرت با «عدو» بودن وی مخالفت کرده، وصف «عامی» را برای وی ترجیح داده‌اند. (تستری، ۱۴۱۰: ۳۲۹/۹؛ خوئی، بی تا: ۱۷/ ۱۹۱) برخی هم حتی سنّی بودن زهری را به سبب نقل روایتی از آن امام علیه‌السلام درباره دوازده امام (خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۲۴۳) بسیار بعید دانسته، (نوری، بی‌تا: ۴/ ۳۰۰) از تشیعش سخن گفته‌اند. (خوانساری، ۱۳۹۰: ۷/ ۲۴۵؛ قمی، ۱۴۱۴: ۵۵۱/۳) البته نقل روایت دوازده امام به تنهایی دلیل بر تشیع نیست؛ زیرا برخی محدثان اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند. (خوانساری، ۱۳۹۰: ۷/ ۲۴۵؛ قمی، ۱۴۱۴: ۵۵۱/۳) علاوه بر این، زهری هر چند از امام سجاد علیه‌السلام شنید که پس از وی فرزندش محمد باقر علیه‌السلام به امامت می‌رسد اما به آن امام ملحق نشد، تا آنجا که

به گفته ابن‌تیمیه، اهل علم بر اعلمیت و تقدم فضل زهری از امام باقر علیه‌السلام در احادیث، احوال، اقوال و افعال پیامبر متّفق اند. (ابن تیمیه، ۱۹۸۶: ۲/ ۴۶۰)

پس از شکست قیام عبدالله بن زبیر، مصلحت زهری اقتضا می‌کرد خود را به شام و مروانیان نزدیک کند. زهری ۴۵ سال (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۴۵/۹) در رفت‌وآمد بین حجاز و شام (مرکز خلافت مروانیان) بود. سال ۸۱ یا ۸۲ خود را به دربار عبدالملک بن مروان در دمشق نزدیک ساخت. عبدالملک او را گرامی داشت و از اصحابش ساخت و بدهی‌هایش را پرداخت و از بیت المال برای وی مقرّری وضع کرد. زهری نیز مصاحبت مزبور را در دوران خلفای بعدی مروانی و فرزندان عبدالملک ادامه داد. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۴۱/۹) در دوران خلافت ولید بن‌عبدالملک (۸۶- ۹۶ق) هنگامی که خالد بن عبدالله قُسَری حاکم اموی عراق (در سال های ۸۹ تا ۹۶ق) از زهری خواست کتابی در انساب برای وی بنویسد او از نسب مُضَر آغاز کرد. پس از چندی خالد به او گفت: آن را رها کن و برای من سیره بنویس. زهری به او گفت: آیا اخبار علی بن ابی طالب علیه‌السلام را بنویسم؟ گفت: نه، مگر آنچه وی را در قعر جهنم نشان دهد. زهری هیچ نکوهشی نسبت به این گفته خالد بن عبدالله نسبت به حضرت علی علیه‌السلام ابراز نکرد. ابوالفرج اصفهانی بعد از نقل این ماجرا نوشته است: «لَعَنَ اللهُ خالِداً و مَنْ والاه (=زهری) و قَبَّحَهُم و صلواتُ اللهِ علی أمیرِالمؤمنین». (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۲۸۱/۲۲) در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز هم زهری به قدری به وی نزدیک بود که با او حج گزارد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۵/ ۳۵۳) و عمربن‌عبدالعزیز هم در تمجید وی سخن‌ها گفت. «قال عمرُ بنُ عبدِالعزیز: علیکُم بابنِ شهابٍ هذا. فإنّکم لاتُلقُون أحداً أعلمُ بالسُّنَةِ الماضیة منه». (ذهبی، ۱۴۰۵: ۵/ ۳۳۶) زهری در دوران خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۱ تا ۱۰۵ق) به عنوان قاضی اموی منصوب شد. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۵/ ۳۵۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۹/ ۳۴۲) او با هشام بن عبدالملک (حک: ۱۰۵-۱۲۵ق) و فرزندانش هم در سال ۱۰۶ هجری به حج رفت و تا هنگام مرگش به فرزندانش فقه و حدیث یاد داد. (همان) هشام هم بدهی‌های زهری را که مبلغشان به هفده هزار یا بیست هزار و یا هشتاد هزار درهم می‌رسید، پرداخت. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۹/ ۳۴۳) زهری به قدری به هشام نزدیک بود که ضمن بدگویی از ولید بن عبدالملک نزد او، از وی خواست ولید را از رسیدن به خلافت باز دارد. (ابن سعد، ۱۴۱۰:

۵/ ۳۵۵) ولید هم هنگام اطلاع از این اقدام زهری، تصمیم به قتل او گرفت. زهری نیز از ترس جان، مصمم شد به رُوم برود؛ هرچند قبل از آنکه ولید جانشین هشام شود، زهری درگذشت. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۷/ ۱۲)

زهری خود به شاگردش معمر بن راشد گفته بود: «مروانیان مرا در بازی خود سهیم کردند و ما هم خود را مطابق میل آنها سازگار کردیم». (ابن مغازلی، ۱۴۲۴: ۱/ ۱۹۵) این همنشینی با مروانیان به قدری اعتبار زهری را آسیب رساند که گفته‌اند: «زهری با این همنشینی خود را تباه ساخت» (ذهبی، ۱۴۰۵: ۹/ ۳۳۹) زمانی هم معمر بن راشد از زهری درباره امتیازات نسبی علی علیه‌السلام (بنی هاشم) و عثمان (بنی امیه) پرسید. زهری گفت: «خون، خون. عثمان افضل است.» (فسوی، ۱۴۰۱: ۲/ ۸۰۶) قرابت زهری با مروانیان به حدی بوده است که به مقامی مانند فرمانده شُرطه‌های آنان در مدینه هم تن داد. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۵/ ۵۱) خارجة بن مصعب نیز به همین سبب علاوه بر طرد احادیث زهری، وی را نفرین می‌کرد. (ذهبی، ۱۳۸۲: ۱/ ۶۲۵)

از سوی دیگر می‌دانیم رویه سبّ و لعن حضرت علی علیه‌السلام از سوی بنی‌امیه همواره میان حاکمان اموی (گویا جز در خلافت کوتاه عمر بن عبدالعزیز)، در شرق و غرب عالم اسلام رایج بود. «لا یقُومُ أحَدٌ مِن بنی اُمیَّة إلّا سَبَّ علیّاً» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۵۰/ ۹۶) و بر فراز هفتاد هزار منبر بر آن حضرت لعن می‌شد. (امینی، ۱۴۱۶: ۲/ ۱۵۹؛ محمد بن عقیل بن عبدالله العلوی، بی تا: ۱۰۴؛ به نقل از سیوطی و ربیع الابرار زمخشری) در دوران خلافت امویان به همان میزان که بر مخالفت با علی علیه‌السلام اصرار می‌شد بر تثبیت موقعیت عثمان هم پافشاری می‌شد. نگرش عثمانی در چنین وضعیتی به اعتقادی نسبتاً عام تبدیل می‌شد، ولی نه تنها مخالفتی از سوی زهری نسبت به این لعن و سبّ‌ها و به جریان اموی و عثمانی گزارش نشده؛ بلکه با کتمان فضایل اهل بیت از سوی زهری هم مقارن شده است. خواهر زهری، او را متهم به کتمان فضایل اهل بیت می‌ساخت و از جعفر بن ابراهیم خواسته بود احادیث زهری را ننویسد؛ زیرا به بنی امیه تمایل دارد. (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۲/ ۲۲۸) ابن حِبّان نوشته است: من به خاطر ندارم که زهری (و نیز مالک) در مناقب علی علیه‌السلام چیزی گفته باشد.

(ابن حبان، ۱۳۹۶: ۱/ ۲۵۸) این کتمان فضایل از جانب زهری چندان اعجاب‌آور نیست؛ زیرا شام علاوه بر آنکه مقر خلافت امویان و دشمنان حضرت علی علیه‌السلام بود همانند بصره، از کانون‌های جدّی طرفداران عثمانیه بوده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۴/ ۹۴) در دوره امویان، عامه مردم مذهب عثمانی داشتند، که آبشخور آن از یک سو عایشه و طلحه و زبیر و اصولاً مکتب بصره، و از سوی دیگر امویان بودند که همه آنان در دشمنی با حضرت علی علیه‌السلام اشتراک داشتند. (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۴۷) عثمانیه کسانی بودند که در دوستی عثمان اهل غلو و مبالغه بودند و به تنقیص علی علیه‌السلام و انکار فضایلش می‌پرداختند. (ابن حجر، ۱۳۷۹: ۷/ ۱۶) شعارشان این بود که عثمان مظلومانه کشته شد و علی علیه‌السلام قاتل عثمان یا شریک در قتل اوست. (شیخ مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۲۰۷) آنان در جنگ جمل نیز شعار «یا لثارات عثمان» می‌دادند.

دسته سوم: تمسک عمر بن خطاب فقط

مطابق گزارش حسن بصری از سقیفه، عمر بن خطاب در سقیفه با انتساب عبارت «الأئمة من قریش» به پیامبر، توانست انصار را به امارت قریشیان راضی سازد. ابن عساکر با سند خود این خبر را از حمید بن منهب از حسن بصری آورده است. (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/ ۲۸۷) بلعمی هم در گزارشی بی‌سند، تمسک عمر به این خبر منسوب به پیامبر را آورده است. (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/ ۳۳۹)

گزارش مختوم به حسن بصری نیز از وجوهی قابل اعتماد نیست. او سالها پس از سقیفه به دنیا آمده و در گزارشش نیز مشخص نمی‌کند که این خبر را از چه کسی شنیده است؟ حمید بن مُنهّب نیز که این خبر را از حسن بصری نقل کرده، شخصیت قابل اعتمادی نیست؛ زیرا او امام علی علیه‌السلام را در مواضعی مانند جنگ جمل یاری نرساند و با دشمنان آن حضرت همراه شد.

افزون بر مناقشاتی که بر سه دسته گزارش فوق از نشست سقیفه آوردیم، دو نقد زیر هم به طور مشترک بر تمسک ابوبکر و عمر به «الأئمة من قریش» وجود دارد:

نقد اول: چگونه می‌توان پذیرفت ابوبکر و عمر به «الأئمة من قریش» تمسک کرده‌اند؛ در حالی که آن دو، بعدها نشان دادند به آن باور ندارند. ابوبکر هنگام مرگش افسوس می‌خورد که کاش از پیامبر پرسیده بودم آیا انصار سهمی در امارت دارند؟ سید مرتضی درباره افسوس ابوبکر در مقام احتضار، تعبیر «ما تَظاهَرَت به الروایةُ عن أبی بکرٍ» را آورده و تصریح کرده که این خبر، خبر نادری نیست. (شریف مرتضی، ۱۴۲۶: ۳/ ۱۹۶) البته اخبار افسوس ابوبکر، از این جهت که مبتنی بر عدم نصب امام از سوی پیامبر است، نزد شیعه مقبول نمی‌افتد. این افسوس حکایت از آن دارد که ابوبکر، نه خبری از پیامبر در این باره در اختیار داشت و نه باور داشت پیامبر به امارت انصار رضایتی نداشته باشد. عمر هم روزهای پایانی عمر آرزو داشت که کاش سالم ـ آزاد شده حذیفه که فردی غیر قریشی است ـ زنده بود و او را بر جای خود می‌نهاد! او جانشینی این فرد غیر قریشی را بر شورای متشکل از شش تن از قریشیان نیز ترجیح می‌داد. (شریف مرتضی، ۱۴۲۶: ۳/ ۱۹۶- ۱۹۸) بنابراین باید گفت: بهترین توجیه برای رفع ناسازگاری میان عملکرد عمر و ابوبکر با گزارشهای حاوی تمسک آن دو به «الأئمَّة من قریش» در سقیفه، آن است که گفته شود گزارشهای حاوی تمسک به خبر «الأئمة من قریش» در سقیفه اصل و اساسی ندارند. (شریف مرتضی، ۱۴۲۶: ۳/ ۱۸۴ و ۱۹۸-۱۹۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۲: ۳/ ۶۷ و ۷۱؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۴/ ۲۷۰)

نقد دوم: تمسک به عبارت «الأئمَّةُ من قریش» (بدون نظر گرفتن قبل و بعد آن در حدیث نبوی) برای مشروعیت بخشی به خلافت قریشیان به واسطه نژادشان، با آموزه‌های اسلام مانند لغو امتیازهای نژادی و تاکید بر مساوات مسلمانان تعارض دارد. کافی است به برخی از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی در تساوی میان مردم توجه شود. از جمله آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) و احادیثی مانند «أیُّها النّاسُ إنَّ ربَّکُم واحِدٌ و إنّ أباکم واحِدٌ، کُلُّکُم لِآدَمَ و آدمُ مِن تُرابٍ، إنّ أکرمَکُم عندَ اللهِ أتقاکُم، لیس لِعربیٍّ علی عَجَمِیّ فَضلٌ إلّا بالتَّقوی» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۲۸) و «الناسُ سواسِیّةٌ کأسنانِ المشطِ سواءٌ»؛ مردم همانند دندانه های شانه با هم مساوی هستند. (صدوق، ۱۴۱۳: ۴/ ۳۷۹؛ ابن

عساکر، ۱۴۱۵: ۵/ ۴۷۸ و ۱۰/ ۳۶۳) بنابراین می‌توان احتمال داد در صورتی که ابوبکر و عمر به این فقره از حدیث نبوی تمسک کرده بودند و صِرف قریشی بودن را دلیل مشروعیت بیعت با ابوبکر مطرح می‌کردند، انصار به آسانی قانع نمی‌شدند و حداقل در پاسخ به آنها، به مواردی از آیات قرآن یا سنت پیامبردر باب نفی امتیازات نژادی اشاره می‌کردند، خصوصاً که برخی حاضران از انصار در جلسه سقیفه مانند حباب بن منذر، از هیچ کوششی برای مقابله با ابوبکر و عمر دریغ نکردند. با این حال، سه گزارشی که تمسک ابوبکر و عمر به «الائمَّة من قریش» را آورده‌اند، این‌گونه وانمود می‌کنند که هیچ عکس العملی از سوی حاضران وجود نداشت و گویا آنان هیچ آشنایی به این آموزه‌های اسلام و آیات و سنت پیامبرنداشتند؛ بلکه همگی به یک باره در مقابل این امتیاز نژادی از سوی ابوبکر و عمر سر تسلیم فرود می‌آورند.

این احتمال را هم باید افزود که بعید نیست تمسک به «الأئمَّةُ من قریش» از گفت‌وگوهای روزهای پس از سقیفه به گزارشهای این نشست راه یافته باشد. در حوادث پس از روزهای سقیفه و پس از بیعت موسوم به بیعت عامه، شماری از انصار پیرامون خانه حضرت علی علیه‌السلام گرد آمدند و خواهان بازگردان خلافت به وی شدند. قریشیان از جمله سهیل بن عمرو، حارث بن هشام و عکرمة بن ابی جهل، در مجلس قریشیان آمادگی خود را برای مواجهه‌های خشونت بار خود با این اقدام انصار بیان کردند. عکرمة دراین مجلس گفته بود: «به خدا سوگند اگر پیامبر نفرموده بود الأئمة من قریش، ما به انکار امارت انصار نمی‌پرداختیم و انصار اهلیت امارت را می‌داشتند. اما در این سخن پیامبر تردیدی نیست. ولی این انصار بودند که تصمیم داشتند بر ما در جانشینی پیامبر سبقت بگیرند و به خدا سوگند ما رأساً به ستاندن خلافت از آنان اقدام نکردیم و مشورت را از آنان دریغ نداشتیم. این عملکرد انصار و بازگشت آنها به سوی علی علیه‌السلام، لغزشی شیطانی است که آنها را به خواسته‌شان نخواهند رساند. به انصار بگویید که ما قریشیان در بیعتمان موجّه و مستند به سخن پیامبر بودیم. اگر دست از مخالفت با ما برنداشتند، با آنها نبرد کنید. به خدا سوگند حتی اگر از قریشیان تنها یک فرد باقی بماند، خداوند امر خلافت را به او

خواهند رساند». (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۶/ ۲۴) بعید نیست منشأ انتقال تمسک به الأئمَّةُ من قریش به برخی از گزارشهای سقیفه همین ماجرا باشد. (نک: مظفر، ۱۴۲۲: ۴/ ۲۷۰)

نتیجه‌گیری

گزارش قابل اعتمادی از تمسک شیخین در سقیفه به این خبر منسوب به پیامبر نداریم. دو تن از تابعین یعنی ابن شهاب زهری و حسن بصری ـ بدون آنکه معین کنند از کدام یک از صحابه یا حاضران در سقیفه ـ ماجرای آن نشست را باز می‌گویند. گفته‌اند: شیخین در سقیفه با تمسک به خبری از پیامبر مبنی بر اختصاص امامت به قریشیان، انصار را متقاعد کردند که دست از طمع به این مقام بردارند. این نقطه ضعف، در کنار قابل اعتماد نبودن زهری مانع از پذیرش آن دو گزارش می‌شود. نقل بلاذری از گزارش عمر بن خطاب از سقیفه نیز حاوی این تمسک از جانب شیخین است، ولی نمی‌توان این نقل را هم پذیرفت؛ زیرا در هیچ یک از منابع متعدد گزارش عمر چنین نقلی دیده نمی‌شود. علاوه بر اینکه نقل بلاذری حاوی تعارضهایی با دیگر نقلهایِ گزارش عمر و نیز گزارشهای دیگران از سقیفه است.

مطابق تصریح گزارش عمر از سقیفه منشأ انعقاد بیعت باابوبکر در سقیفه، خوفی بود که او از ایجاد اختلاف و فتنه میان مسلمانان داشت. بنابراین اگر تمسک به اخباری از قبیل «الأئمّة من قریش» انصار را متقاعد کرده بود که از طمع به امارت دست بردارند و آن را به قریشیان بسپارند و با ابوبکر بیعت کنند، وجهی نمی‌ماند که عمر بگوید بیعت او و مهاجران و انصار در سقیفه با ابوبکر برای جلوگیری از دفع اختلاف و فتنه بود.

شیخین خود به چنین خبری باور نداشتند. آن دو به هنگام رحلتشان سخنانی بر زبان آوردند که نشان می‌داد نه خود به عبارت «الأئمَّة من قریش» باور داشتند، نه آن را به پیامبر نسبت می‌دادند و نه در سقیفه به این فقره تمسک کرده‌اند.

سه گزارشی که تمسک به «الائمَّه من قریش» را توسط ابوبکر و عمر ذکر کرده‌اند اینگونه وانمود می‌کنند که هیچ یک از انصار حاضر در جلسه با این استدلال از سوی

ابوبکر و عمر مخالفت نکرد. در حالی که با توجه به ظاهر این استدلال (بدون نظر گرفتن عبارات دیگری که در حدیث نبوی آمده و این عبارت بخشی از آن است) و تعارضی که با برخی آموزه‌های اسلام مانند نفی امتیازات نژادی دارد، توقع می‌رود که انصار به آسانی قانع نشوند. این ناسازگاری در کنار منفرد بودن این سه گزارش، احتمال دخل و تصرف در آنها را افزایش می‌دهد.

فهرست منابع

ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، قم، مکتبة المرعشی، ۱۴۰۴.

ابن ابی شیبه، المصنَّف، **ریاض**، مکتبة الرشد، ۱۴۰۹.

ابن ابی عاصم، **السنة**، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۴۰۰.

ابن تیمیه، **منهاج السُنَّة**، جامعه الإمام محمد بن سعود، ۱۹۸۶م.

ابن حبان، **السیرة النبویة**، بیروت، الکتب الثقافیة، ۱۴۱۷.

.....، **صحیح ابن حبان**، بیروت، موسسة الرسالة، ۱۴۱۴.

.....، **المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین**، ۱۳۹۶.

ابن حجر، احمد بن علی، **فتح الباری**، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۷۹.

ابن داود، حسن بن علی، **رجال ابن داود**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

ابن سعد، محمد بن سعد، **الطبقات الکبری**، بیروت، دار الکتب، ۱۴۱۰.

ابن سید الناس، محمد، **عیون الأثر**، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۴.

ابن عبد ربه، **العقد الفرید**، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴.

ابن عساکر، **تاریخ مدینه دمشق**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.

ابن المغازلی، **مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب**، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۲۴.

ابن منظور، محمد بن مکرم، **مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر**، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۲.

ابن هشام، عبدالملک بن هشام، **السیرة النبویة**، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

ابوالحسن بحشل، اسلم بن سهل، **تاریخ واسط**، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۶.

ابوالفرج اصفهانی، **الأغانی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵.

احمد بن حنبل، **مسند احمد**، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۱۶.

امینی، عبدالحسین، **الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب**، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶.

بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲.

برقی، احمد بن محمد، **رجال البرقی**، تهران، منشورات جامعة الطهران، ۱۳۸۲.
بلاذری، أحمد بن یحیی، **أنساب الأشراف**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷.
بلعمی، **تاریخنامه طبری**، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۳ش.
پیشوایی، مهدی، **پیروزی نظریه حاکمیت قریش**، فصلنامه تاریخ در آیینه پژوهش، ش۳، سال ۱۳۸۳ش.
ترمذی، محمد بن عیسی، **الشمایل المحمدیة**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
تستری، محمدتقی، **قاموس الرجال**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۰.
جعفریان، رسول، **سیره رسول خدا**، قم، دلیل ما، ۱۳۹۲، چاپ دهم.
.....، مقاله «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت»، **مجله هفت آسمان**، سال ۱۳۷۹، ش۵.
خزاز رازی، علی بن محمد، **کفایة الأثر**، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱.
خوانساری، محمدباقر، **روضات الجنات**، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۰ش.
خوئی، ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۳.
ذهبی، شمس الدین محمد، **تاریخ الإسلام**، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۳.
.....، **میزان الاعتدال**، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۸۲.
.....، **سیر أعلام النبلاء**، بیروت، موسسة الرسالة، ۱۴۰۵.
زبیری، مصعب بن عبدالله، **نسب قریش**، قاهره، دار المعارف، بی‌تا.
صالحی شامی، محمد بن یوسف، **سبل الهدی**، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴.
طبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری**، قم، موسسة آل البیت، بی‌تا.
طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الطبری**، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷.
طبری آملی، **المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب**، قم، کوشانپور، ۱۴۱۵.
شریف مرتضی، علی بن حسین، **الشافی فی الإمامة**، طهران، موسسة الصادق، ۱۴۲۶.
شیخ طوسی، **رجال الطوسی**، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۳ش.
.....، **تلخیص الشافی**، قم، انتشارات محبین، ۱۳۸۲ش.
صدوق، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.
عبدالرزاق بن همام، **المصنّف**، هند، المجلس العلمی، ۱۴۰۳.
علامه حلی، حسن بن یوسف، **رجال العلامة الحلی**، نجف، دار الذخائر، ۱۴۱۱.
فسوی، یعقوب بن سفیان، **المعرفة و التاریخ**، بیروت، موسسة الرسالة، ۱۴۰۱.
قمی، عباس، **سفینة البحار**، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴.
مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت، دار احیاء التراث، بی‌تا.
محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر بن یحیی العلوی، **النصایح الکافیة**، دار الثقافة، بی‌تا.
مسعودی، **مروج الذهب**، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹.

مظفر، محمد حسن، **دلایل الصدق**، قم، موسسة آل البیت، ۱۴۲۲.
مفید، محمد بن محمد، **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، قم، موسسة آل البیت، ۱۴۱۳.
.....، **الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة**، قم، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳.
نوری، حسین، خاتمه **مستدرک الوسایل**، قم، موسسة آل البیت، بی‌تا.
واقدی، محمد بن عمر، **الرده**، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۱۰.
هاشم معروف الحسنی، **جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام**، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی علیه‌السلام، ۱۳۷۹ش.
.....، **اخبار و آثار ساختگی**، ترجمه حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی علیه‌السلام، ۱۳۷۲ش.
هدایت پناه، محمدرضا، **زبیریان و تدوین سیره نبوی**، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ش.
هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، **مجمع الزواید**، قاهره، مکتبة القدسی، ۱۴۱۴.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ الیعقوبی**، بیروت، دار صادر، بی‌تا.